

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ

یکی از آیات شریفه‌ای که بر حسب برخی از روایات به قضیه مهدویت و برخی از علائم ظهور تاویل شده، آیه شریفه 155 و 156 سورة مبارکه بقره است.

قبل از بررسی روایات تأویل، به نکاتی که در این آیه وجود دارد اشاره می‌شود.

خدای تبارک و تعالی در آیات قبل خطاب به مؤمنین فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»؛ و در آیه بعد فرموده است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ».

سپس آیه «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» را می‌فرمایند.

آیا خطاب «لَنَبْلُوَنَّكُمْ»، فقط به اصحاب رسول خدا (صلوات الله علیه) است یا خطاب به همه‌ی مؤمنین است تا روز قیامت؟

با توجه به مطلبی که روایت در تأویل آیه می‌فرماید: باید خطاب را عام قرار دهیم، یعنی ما همه‌ی شما را مورد ابتلاء و امتحان قرار می‌دهیم.

در مورد اینگونه خطاب‌ها یا باید گفت خطاب، شامل موجودین در زمان خطاب می‌شود، ولی غائبین و معدومین را به منزله‌ی افراد موجود و حاضر فرض می‌کنیم، براساس مبناي قدمای از اصولیین که می‌گفتند خطاب، شامل غائبین و معدومین نمی‌شود. و استدلالشان این بود که خطاب به غائب و معدوم محال است.

یا بر اساس قاعده اشتراک بگوئیم یکی از سنتهای خدای تبارک و تعالی ابتلاء و امتحان است و این اختصاص به مردم صدر اسلام و اصحاب رسول خدا اختصاص ندارد، بلکه در هر زمانی إلى يوم القيامة وجود دارد. توجه به این نکته لازم است که در اینجا دایره قاعده اشتراک، وسیعتر از فقه است که اشتراک را منحصر در اشتراک تکلیف می‌داند.

اما در اصول متأخرین، مخصوصاً بر مبنای خطابات قانونیه امام خمینی (رضوان الله تعالی علیه)؛ اساساً خدای تبارک و تعالی در خطاب خود، افراد و مخاطبین را در نظر نمی‌گیرد.

درست است که به لفظ خطاب آورده شده، اما چون خدای تبارک و تعالی در مقام بیان یک سنت الهی است، افراد را در نظر نمی‌گیرد. همانطور که در احکام اینچنین است. امام (رضوان الله تعالی علیه) خطاب را به دو خطاب شخصی و قانونی تقسیم فرموده و می‌فرماید تمام خطابات که در شریعت آمده به نحو قانونی است. بین خطاب شخصی و قانونی فرقه‌ای زیادی وجود دارد.

مثلاً در خطاب شخصی که انسان به یک شخص معین یا اشخاص معین خطاب می‌کند، اگر آن فرد، عاجز از انجام کار باشد این خطاب قبیح است. همینطور اگر دیوانه باشد یا خواب باشد یا بنا بر عصیان داشته باشد.

اما اگر خطاب به نحو قانون شد، یعنی شارع، می‌خواهد قانون جعل کند، اینجا دیگر اشخاص و خصوصیات اشخاص در نظر گرفته نمی‌شود. لذا بر مبنای امام خمینی (قدس سره)، این خطاب شامل همه افراد می‌شود. یعنی حتی شامل دیوانه، صبی، نائم، عاصی، کافر و... می‌شود. البته این عاجز بودن و نائم بودن و... برای افراد عاجز و نائم و... عذر است، نه آنکه تکلیف شامل او نشود.

مانند مجالس قانونگذاری که هنگام جعل قانون، خصوصیات افراد را لحاظ نمی‌کنند و قانون را برای همه وضع می‌کنند حال اگر کسی نتوانست آن را انجام دهد معذور است.

البته بحث خطابات قانونیه امام؛ بحثی است که از جهت فنی و اصولی نیاز به یکی دو ماه بحث دارد و ما در بحث‌های اصولی خود آن را به طور مفصل مطرح کرده‌ایم. یکی از فضایی محترم هم آن را نوشته و چاپ شده است.

به هر حال آنها که مبنای امام (ره) را در اینگونه خطابات پذیرفته‌اند (ولو اینکه ایشان خطابات قانونیه را در مورد تشریع و احکام شرعی مطرح فرموده، ولی در اینگونه موارد هم جاری می‌شود) یعنی ضمیر کم در «لَنْبَلُونَكُمْ» را نباید به مخاطبین موجود در زمان خطاب در نظر گرفت. خدای تبارک و تعالی در این آیه‌ی شریفه یکی از سنت‌های خود را بیان می‌کند. این سنت‌های الهیه «وَلَنْبَلُونَكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ» است و تنوین، تنوین تقلیل است؛ «أَيُّ شَيْءٍ قَلِيلٌ مِنَ الْجُوعِ»؛ یعنی شما را به مقدار کمی از گرسنگی می‌آزماید.

حالا این کم بودن نسبت به چیست؟ گرسنگی انسان در طول عمرش کمتر از سیری است، چون غالباً سیر است و غذا دارد، ولی گاهی اوقات گرسنه می‌شود. این قَلْتُ می‌تواند از جهات دیگر هم مطرح باشد که بیان خواهد شد.

«بِشَيْءٍ مِنَ الْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ»؛ سنت الهی این است که انسان مؤمن را در برهه‌ای از زمان مبتلا به جوع و گرسنگی می‌کند، ولی کمی از گرسنگی. «وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ»؛ نقص، عطف به شيء است؛ مالتان را کمی کم می‌کند. چون آیه‌ی قبل مربوط به شهادت و جهاد است طبیعی است انسانی که می‌خواهد زندگی خود را رها کند و به جهاد برود اولاً کار و تجارت را رها می‌کند، ثانیاً مقداری از مالش را در این راه انفاق کرده و خرج می‌کند.

سوم اینکه به مقتضای جنگ، دشمن تعدادی از خانه‌ها را ویران کرده، شهرها را از بین می‌برد و اموال را غارت می‌کند لذا نقص در اموال ایجاد می‌شود.

و همچنین است در مورد نفوس انسان‌ها «[نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ](#)» که عده‌ای از شما در راه خدا کشته می‌شوند.

در مورد ثمرات آن را هم به ثمرات اشجار یعنی میوه‌های درختان معنی کرده‌اند که احتمال بعیدی است. و هم ثمرات را به مقتضای سیاق آیه به اولاد معنی کرده‌اند. یعنی فرزندان‌تان کم می‌شوند و نقص در اولاد پیدا می‌کنید.

مرحوم علامه طباطبائی قدس سره همین احتمال را داده‌اند که «[نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ](#)»، منظور ثمرات اولاد است. در مقابل آنان که ثمرات را به ثمره درخت، آنهم مثلاً ثمره نخیل معنا کرده‌اند.

برخی «نقص من الأنفس» را به مردن‌های سریع و ناگهانی تطبیق کرده‌اند.

عبارت ایشان در المیزان این است: «و أمّا الثمرات، فالظاهر انها الاولاد. فإنّ تأثير الحرب في قلة النسب بموت الرجال و الشباب أظهر من تأثيره من نقص ثمرات الأشجار»؛ ایشان می‌فرمایند تأثیر جنگ بر کم کردن اولاد و جوانان، بیشتر از کم شدن درختان است. «و ربما قيل أن المراد ثمرات النخيل و هي التمر».

این احتمالاتی است که در مورد ثمرات ذکر شده.

البته می‌شود یک معنای عام از ثمرات کرد. ثمرات یعنی «ثمرات الانفس و ثمرات الأشجار و ثمرات الأرض»؛ چه اشکالی دارد تمام اینها را مصداق ثمرات بدانیم تعینی در ثمرات نفس ندارد.

با این بیان با آنفس فرق نمی‌کند. اما بر اساس بیان مرحوم طباطبائی بین انفس و ثمرات به معنای اولاد فرق است و معنای آن خودتان و اولادتان می‌شود.

اما بنابر معنای ما ثمرات معنای عام است. جنگ بر تمام ثمرات تأثیر می‌گذارد. زمین‌ها زراعتش کم می‌شود، درختان میوه هایش کم می‌شود و خود مردها نیز مشغول جنگ و جهاد هستند همین امر موجب قلت اولاد خواهد شد.

بیان دیگر در مورد نقص در انفس و ثمرات این است که انفس یعنی انسان‌ها در میدان جنگ شهید می‌شوند، اما نسبت به ثمرات، جنگ نمی‌گذارد از اول بوجود بیاید. این طبیعی جنگ است که مردها هنگام جنگ مدت زمانی از عمرشان را دور از خانه و کاشانه سپری می‌کنند. این فرق بین ثمرات و انفس می‌شود.

«[لَيَبْلُوَنَّكُمْ](#)» به عنوان یک «سنت الهی» در تمام زمانها جاری کردیم. روی کلمه «سنت» خیلی تکیه دارم، یعنی قبل از زمان ظهور و بعد از ظهور حضرت حجة (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، این سنت خدای تبارک و تعالی است که گرسنگی و خوف و نقص اموال و انفس و ثمرات بوجود می‌آورد.

در ادامه می‌فرماید: «[وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ](#)». به آنان که با صبر و شکیبایی در این امتحان الهی موفق می‌شوند بشارت ده. آنها که با وجود خوف و جوع و گرسنگی دست از آرمان‌های خود برداشتند و اعتقاداتشان را انکار نکردند و تا حد کشته شدن خود و اولادشان صبر و استقامت کردند.

از این امتحان الهی دو گروه خارج می‌شوند، یک گروه صابرين هستند که صبر بر جوع و خوف و نقص اموال و انفس کردند و این بلاها نه تنها اثر منفی بر آنان نگذاشت بلکه آنها را در ایمانشان راسخ‌تر و محکم‌تر کرد.

گروه دوم کسانی هستند که در این امتحان جزع و فزع کرده و کفران نعمت الهی نمودند و چه بسا از مسیر دین خارج شدند.

نسبت به گروه اول می‌فرماید: «بَشِّرِ الصَّابِرِينَ». خود این بشارت، یک عنایت از خدای تبارک و تعالی است، همانطور که اصولیین می‌گویند: «حذف المتعلق يدل على العموم»؛ ذکر نشدن متعلق حکم، دلالت بر عام بودن حکم می‌کند. در اینجا هم نفرموده بشارت به چه چیزی بده؛ به بهشت، به نعمتها، به آسایش، به حکومت آخر الزمان؛ بنابراین انواع و اقسام بشارتها در این آیه وجود دارد و دایره‌اش توسعه دارد.

مرحوم علامه طباطبائی نکاتی را در این قسمت بیان می‌فرمایند: «اعاد ذكر الصابرين لبشرهم اولاً و يبين كيفية الصبر بتعليم ما هو صبر الجميل ثانياً و يظهر به حق الامر الذي يقضي بوجوب الصبر». می‌فرماید چون در دو آیه قبل خداوند فرموده است «إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»، حال وجه اعاده‌اش در اینجا این است که اولاً به صابرین بشارت دهد و ثانياً کیفیت صبر که صبر جمیل باشد را تعلیم دهد.

لذا در ادامه می‌فرماید: «...و بَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» همچنین خدای تبارک و تعالی می‌خواهد به انسان دلیل وجوب صبر را که مالکیت خداوند بر انسان است را بیان کند و بگوید به چه دلیل انسان باید صبر کند کیفیت صبر را همچنین تبیین می‌کند.

«إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» که راجع به این قالوا بحث داریم؛ کیفیت صبر، که صبری جمیل باشد این است که اگر بر انسان مصیبتی وارد شد، مالش کم شد، اولادش کم شد، فقدان یا نقصانی در زندگی او بوجود آمد، مریضی حاصل شد، بگوید انا لله و انا اليه راجعون. حتی ما در هنگام بروز گرفتاری‌ها حتی بیماری هم باید این جمله شریفه استرجاع را بگوئیم. نه اینکه فقط هنگام شنیدن موت افراد که الان خیلی شایع است بگوئیم «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». چون مصیبت یعنی «النازلة المكروهة». چیزی که انسان از آن بدش می‌آید و میلی به آن ندارد، مصیبت که فقط مرگ نیست بلکه مرگ یکی از مصادیق مصیبت است.

پس خداوند کیفیت صبر جمیل را تعلیم می‌دهد. چرا باید انسان صبر کند؟ از باب این که خدا مالک انسان است. جزای این صبر چیست؟ «أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ»؛ سه چیز پاداش این صبر است؛ صلوات، رحمت و اهتداء از جانب پروردگار.

مرحوم علامه طباطبائی می‌فرمایند با اینکه هر سه مورد؛ رحمت است، یعنی هم صلوات و هم رحمت و هم اهتداء، رحمت است، اما میان اینها فرق وجود دارد. صلوات خدا؛ مقدمه رحمت است و رحمت، غایت و ذی المقدمه آن است.

عبارت ایشان این است: «فنسبة الصلاة إلى الرحمة، نسبة المقدمة إلى ذیها كالنسبة التي بين الالتفات والنظر، والتي بين الالتقاء في النار والاحراق»؛ نسبت صلاة به رحمت، نسبت مقدمه به ذی المقدمه است. مثل نسبت بین توجه و نظر که شما اول توجه می‌کنید بعد نگاه می‌کنید، یا نسبت بین افتادن در آتش و سوختن که اگر انسان بخواهد چیزی را بسوزاند باید اول آن را به آتش بیندازد تا سوخته شود.

سپس در بیان صلوة خدا و ملائکه و مؤمنین می‌فرمایند: «و هذا يناسب ما قيل في معنى الصلاة، فالصلاة من الله سبحانه انعطاف الي العبد بالرحمة»؛ یکی از معانی که برای صلاة در لغت آمده. توجه و انعطاف و میل است. صلاة از ناحیه خدای سبحان، انعطاف به عبد است. خدا توجه به بنده‌اش نموده و سپس رحمت خود را شامل او می‌کند. یعنی صلوات خدا، توجه حق به انسان است. برای چه توجه می‌کند؟ برای اینکه رحمت‌اش را شامل حال او کند.

معنای صلاة ملائكة چیست؟ «و من الملائكة انعطاف من الإنسان بالتوسط في إيصال الرحمة»، این است که ملائکه انعطاف به انسان پیدا می‌کنند تا رحمت خدا را بر او نازل کنند. و صلاة مؤمنین هم رجوع به عبودیت است، «ومن المؤمنين رجوع و دعا بالعبودية» صلوات از جانب مؤمنین اظهار عبودیت و بندگی است. بعد می‌فرمایند «و هذا لا ينافي كون الصلاة بنفسها رحمة و من مصاديقها فإن الرحمة في القرآن على ما يعطيه التدبر هي العطية المطلقة الإلهية و الموهبة العامة الربانية»، اینکه ما گفتیم صلوة مقدمه رحمت است منافاتی با این ندارد که خود صلاة و توجه خداوند في نفسه رحمت هم باشد.

چون رحمت در قرآن کریم آن عطای مطلق الهی و آن موهبت عام ربانی است. شاهدش آن است که خداوند می‌فرماید «و رحمتی وسعت کل شيء»، یعنی مقتضای رحمت خدا این است که شامل هر چیزی هست. انسان و غیر انسان و انسان مؤمن و انسان کافر یا در آیه دیگر می‌فرماید: «و رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَ يُسْتَخْلَفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَةِ قَوْمٍ آخَرِينَ». می‌فرماید «فالإذهاب لغناه»، این است که خدا غنی با رحمت است اگر بخواهد افرادی از شما را از بین می‌برد و گروهی دیگر را جانشین شما قرار می‌دهد اینها همه عنوان رحمت را دارد.

می‌فرمایند: فرق بین صلاة و رحمت آن است که صلاة مقدمه است برای رحمت و رحمت عنوان ذی المقدمه را دارد. ولو صلاة هم به نوعی رحمت است.

اما این رحمت رحمت خاص است (این را تصریح نکرده‌اند). چون صلاة که نوعی از رحمت است وقتی مقدمه‌ای برای رحمت دیگر شود، یعنی یک رحمت خاص شامل صابرین می‌شود. خدا نسبت به این صابرین اولاً توجه می‌کند، ثانیاً رحمت خاص خود را شامل آنها می‌نماید لذا «اولئک هم المهتدون». اینها دیگر هدایت پیدا می‌کنند. اهداء نتیجه صلاة و رحمت است.

این بیان ترتیب خارجی و واقعی هم دارد. خدا اول به صابرین نظر می‌کند بعد رحمت خاص خود را شامل آنها می‌کند که می‌توانیم بگوئیم این رحمت خاص اهداء خاص است. ولو علامه طباطبائی این را نفرموده‌اند. و «اولئک هم المهتدون» یعنی جمیع أنواع هدایت را دارند. و هدایت را به تمام معنا پذیرفته‌اند. اهداء که باب افتعال است یعنی هر نوع هدایتی از جانب خدا شامل اینها شده است. و این مقام بسیار بالایی برای صابرین است.

پس خلاصه معنای آیه شریفه این شد که سنت جاری الهی بر این است که مومنین را با خوف و جوع و نقص اموال و انفس و ثمرات، امتحان می‌کند و نتیجه امتحان این است که یک عده‌ای صبر پیشه می‌کنند و سر بلند از این آزمون می‌گردند. این گروه از که چهار خصوصیت بهره‌مند می‌شوند. یکی اینکه خدا به پیامبر می‌فرماید به این افراد بشارت بده و چون متعلق بشارت حذف شده، این بشارت یک بشارت عام و من جمیع الجوانب است، بشارت به جنت، یا همنشینی با اولیای خدا، یا قرب به خدا فقط نیست.

دیگر آنکه کیفیت صبر جمیل آنها بیان می‌شود که قالوا «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و هم جزاء و پاداش صبر و استقامت‌شان صلوة و رحمت الهی است. اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة. عبارت اولئک علیهم، یعنی دائماً اینچنین است. ظهور در استمرار صلوات و رحمت و اهداء الهی نسبت به آنها دارند.

مرحوم علامه طباطبائی قدس سره بیان زیبا و دقیقی در تبیین (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) دارند. که چرا صبر جمیل این است. که انسان به‌هنگام گرفتاری در مصیبت‌ها بگوید (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ).

شکی نیست که مقصود قول ظاهری و تلفظ به این آیه نیست، و اینطور نیست که یک نفر فقط با زبان (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) بگوید و این صبر جمیل شود. نه. (إِنَّا لِلَّهِ)، یعنی اقرار می‌کنیم که ما مملوک خدائیم، و (وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)، اقرار به معاد است

که بازگشت ما به خداست، حتی‌طور اجمالی این معنا نیز فایده ندارد. بلکه باید حقیقت [\(إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ\)](#) را به دست بیاوریم.

مرحوم علامه در مورد حقیقت [\(إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ\)](#) می‌فرماید: همه چیز انسان، ذات، قوا و افعال او، قائم به ذات خدای تبارک و تعالی است. چون خدا فاطر و خالق انسان است. لذا انسان در جمیع حالات، در فعل، نگاه، گفتار، خواب، بیداری، قیام، قعود، مفتقر و محتاج خدای تبارک و تعالی است. آنچه مسلم است این است که انسان در افعالش استقلال ندارد. و چون استقلال ندارد، «فلربه التصرف فيه كيف يشاء»، خدا هر تصرفی بخواهد در انسان و افعال و قوای او دارد.

مطلب بعد اینکه: خدای تبارک و تعالی اذن داده آنچه مربوط به ذات و صفات خودش هست مجازاً به انسان داده بشود. وقتی می‌گوئیم الإنسان موجود، وجود حقیقی مال خدای تبارک و تعالی است. منتها خدا اذن به این انتساب داده است که گفته شود، الإنسان سمیع، الإنسان بصیر، الإنسان حي، می‌فرماید «ولو لا الإذن الإلهي لم يملك الإنسان ولا غيره من المخلوقات نسبة من هذه النسب الظاهرة». اگر خدا اجازه نداده بود هیچ یک از این نسبت‌های ظاهری به هیچ مخلوقی صحیح نبود.

پس تمام این صفات در حقیقت مال خدا و مبدأ آن خدا است. و دوم آنکه، خدایی که اذن به انسان در انتساب این صفات داده خود می‌فرماید این انسان یک زمانی به همان حال قبل از اذن برمی‌گردد: «[لمن الملك اليوم لله الواحد القهار](#)» مرحوم علامه در مورد «[لمن الملك اليوم](#)» می‌فرماید: فیه رجوع الإنسان بجمیع ما له و معه إلى الله سبحانه. بازگشت انسان با همه آنچه که برای او و یا همراه اوست به سوی خداوند سبحان است و نتیجه می‌گیرند که ما یک ملکیت حقیقی داریم که مربوط به خداست و آن ملکیت حقیقی را غیر از خدا هیچ موجودی، هیچ انسانی و حتی هیچ پیغمبر و فرشته‌ای هم ندارد.

تمام ملکیت‌ها ظاهری و صوری است و اینکه گفته می‌شود انسان مالک خودش است یا مالک اولادش و مالک اموالش است. همه در ظاهر و صورت است و الاً حقیقتاً مال خداست.

می‌فرماید: «فإذا تذكر الإنسان حقيقة ملكه تعالى ونسبه الي نفسه فوجد نفسه ملكاً طلقاً لربه وتذكر ايضاً این الملك ظاهري فيما بين الانسان. وقتی انسان به یاد آورد که همه چیز مال خداست و این ملکیت را به اذن او بخودش نسبت می‌دهد می‌یابد که نفس او هم ملک مطلق خداست. آن‌گاه متوجه این امر هم می‌شود که این ملکیت‌های ظاهری روزی از بین می‌رود. روزی می‌رسد که هیچ کسی مالک هیچ چیز نیست. ما گروهی هستیم که در دنیا آمده‌ایم زندگی می‌کنیم و مالک خانه و اموال می‌شویم، وقتی هم از دنیا می‌رویم گروهی دیگر مالک آنها می‌شوند. اما انسان بصیر توجه دارد که این مالکیت‌ها ظاهری است و زمانی می‌رسد که هیچ کسی مالک هیچ چیز نیست. و حقیقت مالکیت منحصر به خدای تبارک تعالی است. [لمن الملك اليوم؟ لله الواحد القهار](#).

خوب به این نکته توجه کنید. وقتی انسان می‌گوید ملکیت حقیقی مال خداست یعنی اولاً ملکیت ما ظاهری و صوری است ثانیاً این ملکیت روزی زایل از بین می‌رود و زمانی می‌رسد که ما هیچ چیزی حتی این ملکیت ظاهری را هم نداریم. در قیامت سوال از لمن الملك نه این است که [لمن الملك](#) حقیقتاً که در نتیجه ملکیت ظاهری برای دیگران ممکن باشد بعد پاسخ دهیم؟ [لله الواحد القهار](#) نه. ظرف ملکیت ظاهری و صوری برای انسان دنیا است اما وقتی قیامت برپا شود، [لمن الملك](#) می‌گوید دیگر هیچ نوع از ملکیت برای انسان وجود ندارد. لا واقعاً و لا ظاهراً و صورتاً.

اما زمان این یوم چه وقت است؟ در برخی از روایاتی که در ذیل این آیه آمده، این زمان بین النفختین، بین نفخه‌ی اول و دوم که مقدمه قیامت است، ذکر شده است البته ما از آیات قرآن استفاده کردیم سه نفخه خواهیم داشت. بر خلاف مشهور که قائل دو نفخه هستند. بر مبنای مشهور که زمان این سوال و جواب بین النفختین است، تمام موجودات، ملائکه و حتی عزرائیل هم از بین رفته‌اند. و هیچ چیز دیگری غیر از ذات حق نیست. آن زمان خطاب می‌آید [لمن الملك](#).

مرحوم علامه طباطبائی در بیان حقیقت (إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) می‌فرمایند: (إِنَّا لِلّٰهِ)، یعنی اقرار به اینکه ما ملک خدا و مملوک خدائیم، و (وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)، یعنی عود ما نیز به سوی خداست. حال اگر انسانی این را باور داشته باشد و بداند در این دنیا ملکیت او ظاهری و صوری است و زمانی می‌آید که حتی این ملکیت ظاهری و صوری را هم ندارد، در پیشامدها چنین شخصی صبرش جمیل می‌شود چون مصیبت‌های دنیا او را متأثر نمی‌کند و خوشی‌ها نیز او را مثل اهل دنیا خوشحال نمی‌کند.

عبارت ایشان این است: «و إذا كان كذلك لم يكن معنى للتأثر عن المصائب الموجبة للتأثر فإنَّ التأثر إنما يكون من جهة فقد الإنسان شيئاً مما يملكه حتى يفرح بوجدانه و يحزن بفقدانه. أما إذا أذعن و اعتقد، بأنّه لا يملك شيئاً، لم يتأثر و لم يحزن. وكيف يتأثر من يؤمن بأنّ الله له الملك وحده، يتصرف في ملكه كيف يشاء. چه کسی جزع و فزع می‌کند؟ آن کسی که باور دارد این مال، مال او بوده و از او گرفته اند، جزع و فزع می‌کند.

مقتضای فیض این است که این مرحله یعنی قدرت تامه خدا نشان داده شود. مقتضای فیض فقط این نیست که خدا موجوداتی را که خلق کرده نگه دارد. بلکه این هم هست که آن قدرت تامه خداوند که کان الله و لم یکن معه شیئی، دوباره تکرار گردد و نشان داده شود.

یعنی زمانی فرا می‌رسد که دیگر این ملکیت ظاهری هم معنا ندارد. اما بحث اصلی ما که این آیه چه ارتباطی با قضیه مهدویت دارد؟ اول بحث بیان شد روایاتی در ذیل این آیه شریفه وارد شده که مخاطب عبارت (وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ) و (وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ) را مؤمنین قبل از زمان ظهور حضرت قرار داده‌اند.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.